



## درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده نفی سبیل

تاریخ: ۲۱ آبان ۱۴۰۲

موضوع جزئی: ادله قاعده - دلیل اول: ۲. آیه ۸ سوره منافقون - سایر تقاریب استدلال - مقدمه -

مصادف با: ۲۷ ربیع الثانی ۱۴۴۵

تقریب سوم

جلسه: ۱۴

# «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

بحث در آیه «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» بود. برای استدلال به این آیه، در کلمات محقق بجنوردی، چند تعبیر به کار رفته است؛ تعبیر مناسبت حکم و موضوع، فحوی الخطاب، تنقیح مناط قطعی و مدلول التزامی. ما در جلسه گذشته تقریباً دو تقریب را بیان کردیم؛ یکی از راه دلالت مطابقی آیه که گفتیم لفاظی آن می‌گوید آیه بالدلالة المطابقیة بر نفی سبیل دلالت دارد؛ حالا اشکالی هم متوجه آن بود که ذکر شد. راه دوم این بود که بالدلالة الالتزامیة چنین دلالتی دارد؛ یعنی لازمه اینکه عزت تنها و تنها از آن مؤمنین و مسلمین است، این است که خداوند تبارک و تعالی هیچ حکمی که موجب عزت کفار شود، جعل نمی‌کند.

اشکالی متوجه این تقریب است که البته مختص این تقریب نیست بلکه متوجه تقریب اول هم می‌شود و چه بسا نسبت به برخی تقاریب دیگر که خواهیم گفت، وارد باشد؛ لذا این اشکال را بعداً بررسی می‌کنیم.

### سایر تقاریب استدلال

چهار تعبیر دیگر هم اینجا مورد استفاده قرار گرفته است: یکی تنقیح مناط قطعی، دیگری الغاء خصوصیت و سومی مناسبت حکم و موضوع، و چهارمی فحوی الخطاب که گاهی فحوی الخطاب تعبیر می‌شود و به معنای عرفی اش مقصود است، نه مفهوم اولویت که معنای دقیق فحوا است.

### مقدمه

ما فرض می‌کنیم اینجا منظور از فحوی الخطاب در اینجا همان مفهوم اولویت متعارف باشد؛ گاهی تعبیر می‌شود به تنقیح مناط قطعی و گاهی تعبیر می‌شود به مناسبت حکم و موضوع، یا همانطور که بعضی از دوستان در جلسه گذشته گفتند الغاء خصوصیت تعبیر می‌شود. من یک توضیحی مقدمه راجع به این عناوین بدهم و اینکه اینها در ذیل کدام یک از اقسام دلالات قرار می‌گیرند. ۱. مناسبت حکم و موضوع: دلالت لفظی معنایش معلوم است، ظهور لفظی یا دلالت لفظی گاهی بدون واسطه شکل می‌گیرد، گاهی ظهور الفاظ بر یک معنا با واسطه است؛ منظور از ظهور لفظی بدون واسطه، این است که مفردات یک جمله دلالت بر یک معنایی دارند؛ این مجموع هم دلالت دارد بر یک معنایی، مثلاً اوفوا بالعقود یک ظهور بی‌واسطه‌ای دارد در لزوم وفاء به عقد. اگر عقد و اوفوا و مناسبت آن دو را در نظر بگیریم، یعنی مناسبت حکم و موضوع را لحاظ کنیم، معلوم می‌شود تنها عقد اصطلاحی مقصود نیست؛ بلکه عهد را شامل می‌شود، وعده را شامل می‌شود، شرط را دربرمی‌گیرد. اینجا مناسبت حکم و موضوع اقتضا می‌کند لزوم وفا منحصر به خصوص عقد اصطلاحی نباشد، بلکه شامل بقیه موارد هم شود. اینجا هم ظهور لفظ است، اما ظهور

با واسطه است؛ این لفظ یک ظهور اولیه دارد؛ بعد ما این حکم و موضوع را که در نظر می‌گیریم، می‌گوییم این شامل هر عهد و هر وعده می‌شود؛ این جزء ظهورات لفظی است. پس مناسبت حکم و موضوع بدون تردید از ظهورات لفظی شمرده می‌شود، منتهی یک ظهور لفظی با واسطه.

به هر حال مرحوم آقای بجنوردی یک جا تعبیر مناسبت حکم و موضوع به کار برده است.

۲. تنقیح مناط قطعی: یک جا هم می‌گوید تنقیح مناط قطعی. تنقیح مناط قطعی در واقع از ظهورات الفاظ محسوب نمی‌شود؛ وقتی که عقل ما آن هم به نحو قطعی از یک قضیه‌ای یک ملاکی را کشف می‌کند، این می‌شود تنقیح مناط؛ اصلاً کلمه قطعی را که می‌آورند، برای این است که ملاک اعتبار و حجیت آن قطع است، درست برخلاف ظهورات الفاظ و استظهاراتی که از جمله یا یک کلمه مفرد می‌شود و مفید ظن است، این مفید یقین است؛ اعتبارش هم به واسطه حصول قطع است، و لذا ربطی به ظهور لفظ ندارد. بله، لفظ به عنوان حاکی از یک امر، باید باشد تا بتواند از این الفاظ مناط را کشف کند. پس دقت بفرمایید تنقیح مناط قطعی هیچ ارتباطی به استظهار لفظی ندارد.

۳. الغاء خصوصیت: طبق بعضی از بیان‌ها و تعبیرها مناسبت حکم و موضوع می‌تواند به ظهور لفظی مربوط باشد، می‌تواند به عقل مرتبط شود؛ یعنی اگر از الفاظ یک دلیل، خصوصیات را الغاء کنید به گونه‌ای که یک دایره‌ای از مصادیق برای این لفظ درست کند، این می‌شود یک ظهور لفظی؛ از این جهت در دایره ظهورات لفظی قرار می‌گیرد. اما گاهی الغاء خصوصیت به کمک عقل صورت می‌گیرد و ملحق می‌شود به تنقیح مناط. این دو با هم فرق می‌کند؛ الغاء خصوصیت از الفاظ اگر به نحوی باشد که قطعی باشد و مناط را کشف کند، این کأن در دایره تنقیح مناط قرار می‌گیرد. اتفاقاً تعبیر تنقیح مناط هم در اینجا به کار رفته است؛ در عبارت مرحوم آقای بجنوردی تعبیر الغاء خصوصیت نیامده و فقط می‌گوید این از باب استخراج حکم شرعی به سبب ظن و تخمین نیست «بل هو من قبیل تنقیح المناط القطعی، بل یكون استظهاراً من الأدلة اللفظية القطعية»، اول می‌گوید تنقیح مناط و بعد می‌گوید اصلاً استظهار از ادله لفظی قطعی باشد.

۴. فحوی خطاب: ما یک فحوی و مفهوم اولویت هم داریم؛ مرحوم آقای خوبی می‌گوید مفهوم اولویت یا مفهوم موافق از طریق اولویت، «انما يتحقق فيما اذا كانت الاولوية من المدركات العقلية» اگر اولویت از طریق عقل بدست آید، می‌شود مفهوم موافق یا اولویت؛ اما اگر اولویت عرفی باشد مثل «لا تقل لهما اف» که دلالت می‌کند بر حرمت ضرب به طریق اولی، آنگاه مدلول این دیگر از دایره مفهوم خارج می‌شود و در دایره مدالیل لفظی عرفی قرار می‌گیرد. ایشان مفهوم موافق یا اولویت را دو قسم می‌کند؛ یک قسم را می‌گوید جزء مدالیل لفظی است و یک قسم هم جزء مدرکات عقلی است. اولویت اگر عرفی باشد از دایره مفهوم خارج است و مدلول لفظ است؛ ولی اگر اولویت عقلی باشد، این جزء مفهوم است. پس مفهوم جزء ظهورات الفاظ محسوب نمی‌شود.

این عناوین گاهی در کلمات خلط می‌شود؛ مثلاً در برخی نوشته‌ها تنقیح مناط را از ظهورات الفاظ می‌دانند یا مفهوم را حتی در جایی که این اولویت بالعقل استفاده شود، این را جزء مدالیل لفظی می‌آورند. آن وقت استنادشان هم برای اینکه این یک ظهور لفظی است، این است که کلمات فقها در مورد وجه حجیت تنقیح مناط مختلف است و وجه آن این است که آیا در دایره عموم

و اطلاق قرار می‌گیرد یا نه. می‌گویند اگر این عموم و اطلاق به‌گونه‌ای باشد که شامل آنها شود، اینجا تنقیح مناط شده است؛ لذا آن را می‌برند در دایره ظهور لفظی و عام و مطلق؛ در حالی که روشن است این وجه حجیت ارتباطی به این جهت ندارد. اصلاً کسی به موضع عموم یا اطلاق آن کلام توجه نمی‌کند.

سؤال:

استاد: قیاس منصوص العلة با تنقیح مناط فرق می‌کند، آن یک چیز دیگری است ... در قیاس منصوص العلة هم همین بحث هست که آیا جزء مدالیل الفاظ است یا نه ... وقتی شما می‌گویید قیاس عبارت است از سرایت حکم از موضوع مذکور به غیر مذکور، این یعنی لفظی نیست، چون حکم را از موضوع مذکور در قضیه تسری می‌دهیم به غیر مذکور؛ لذا اصلاً به ظهور ربطی ندارد ... من دقیقاً روی این مسأله تأکید می‌کنم برای اینکه همین اشتباهات پیش می‌آید که تنقیح مناط و اینها را ملحق می‌کنند به ظهورات الفاظ در مورد الغاء خصوصیت هم همینطور است.

من یک توضیحی خواستم راجع به این چند عنوان یعنی فحوای خطاب، مناسبت حکم و موضوع، الغاء خصوصیت، تنقیح مناط، مفهوم اولویت یا فحوی بدهم که بالاخره کدام یک جزء مدالیل لفظی محسوب می‌شوند و کدام دلالت عقلی. مفاهیم هم جزء مدالیل یا ظهورات لفظی محسوب نمی‌شوند؛ آنها ظهور لفظی نیستند.

محقق بجنوردی بالاخره سه چهار تا ادعا در این آیه کرده است؛ یکی مدلول مطابقی است که در جلسه گذشته توضیح دادیم هر چند تصریح به آن نکرده این مدلول مطابقی به چه تعبیری مطرح شده است؟ می‌تواند همان مناسبت حکم و موضوع باشد. مناسبت حکم و موضوع می‌تواند همان مدلول مطابقی باشد. دیگری مدلول التزامی است؛ این تفکیک‌ها اصلاً در عبارات ایشان نیست.

#### تقریب سوم

تقریب سوم راه تنقیح مناط است؛ تنقیح مناط چیست؟ اینکه ما از آنچه در این آیه آمده که نفی ذلت از مؤمنین کرده و عزت را منحصر در مؤمنین دانسته، به نحو قطعی استفاده کنیم که همه‌جا چنین عزتی برای مؤمنین هست. الغاء خصوصیت هم که شما سؤال کردید، آن هم عرض کردیم در اینجا شاید منطبق بر تنقیح مناط قطعی است؛ چون در مواردی الغاء خصوصیت در دایره تنقیح مناط قرار می‌گیرد وجه حجیت الغاء خصوصیت هم از باب قطع است. لذا مناط ظنی معتبر نیست. بنابراین الغاء خصوصیت و تنقیح مناط در اینجا یکی است؛ ایشان می‌گویند «بل هو من قبیل تنقیح المناط القطعی» این یعنی چه؟ یعنی ما اینجا یقین پیدا می‌کنیم تعبیر ایشان این است «یطمئن الفقیه به» عزت فقط برای خدا و رسول (ص) و مؤمنان است و اگر عزت برای مؤمنان ثابت شده، پس همه‌جا قطعاً این عزت مراعات شده است، حتی در دایره جعل و تشریح؛ البته اینها در عبارت ایشان نیست، اگر بخواهیم تنقیح مناط قطعی را تبیین کنیم، باید بگوییم اینجا موضوع و محمول چیست.

عزت اسلام، علت تامه عدم جعل حکمی است که موجب مذلت شود لذا مناط و علت عبارت از عزت است، این می‌شود مناط؛ موضوع و محمول چیست؟ عدم جعل الحکم فی الشریعة به گونه‌ای که موجب مذلت مسلم شود. پس یک موضوع و محمول داریم؛ ملاک می‌شود عزت، «ولله العزة و لرسوله و للمؤمنین» این عزت برای اینها ثابت است. اینکه می‌گویند عزت برای اینها ثابت است، یعنی عزت یک ملاک و مناط است برای همه چیز.

این می‌شود یک مناط قطعی که به طور کلی مسلمان باید عزیز باشد، مسلمان عزیز است؛ وقتی عزت مسلمین ملاک است، این باید همه جا حفظ شود، قهراً یکی از جاهایی که این مسأله می‌تواند اثر خودش را بگذارد، در دایره تشریح و جعل احکام الهی است. عزت مسلمان و ذلت کافر یا عدم ذلت مسلمان را می‌توانیم در هر جایی ثابت بدانیم از جمله احکامی که خداوند تشریح کرده است؛ این تقریر مسأله است.

«والحمد لله رب العالمین»